

وبینار آقای دکتر ساردوک در فریود خوانی چهارشنبه ۱۳ تیر با عنوان "موضع دوم فریود پیرامون نهاد ، من و من برتر"

(نویسنده متن فرانسوی: آقای دکتر ساردوک
مترجم متن به فارسی: آقای دکتر علیمردیان)

L'introduction de la seconde topique freudienne, dans *Le moi et le ça*

1 Avec *Au-delà du principe de plaisir* (Freud, 1990a [1920]) s'amorce le passage de la première topique (conscient, préconscient, inconscient) à la seconde topique (ça, moi, surmoi) de la théorie psychanalytique, travail colossal de révision et de synthèse, qui appellera la succession de publications majeures. En 1921, Sigmund Freud publie *Psychologie des foules et analyse du moi* ; puis en 1923 *Le Moi et le ça*. C'est ici que Freud synthétise les contenus essentiels de cette nouvelle topique, appelée par le foisonnement de nouvelles problématiques et des perspectives ouvertes par leurs interprétations. Cette révision fondamentale qui marque le tournant de 1920 vise à approfondir la connaissance du fonctionnement de l'appareil psychique et la compréhension de ses rapports dynamiques.

در آمدی بر دومین نگرش فریودی، در نهاد و من

۱) با کتاب ماوراء اصل لذت فریود، [۱۹۲۰]) از مبحث اول مبنی بر اینکه فعالیت روانی انسان در سه فضای (خودآگاه، نیمه آگاه، ناخودآگاه) است، به نگرش دوم خویش گذر می کند و در درون دستگاه روانی سه بخش نهاد، من، من برتر (superego، ego، id) را تعریف می کند، یک بازنگری و سنتز در نگرش اول خودش که بیسترشال قبل در ۱۹۹۰ ارائه کرده بود، کاری عظیم، که پس از آن کتابهای فریود براساس این نگرش تنظیم و منتشر شد. در سال ۱۹۲۱، زیگموند فریود کتاب "روانشناسی جمعیت و تحلیل نفس" را منتشر کرد. سپس در سال ۱۹۲۳ "نهاد و من" (The Ego and the Id) را نوشت که در آن فریود محتویات این مبحث جدید را توضیح میدهد، با تکثیر موضوعات جدید و چشم اندازهایی که با تفاسیر آنها گشوده می شود. این یک تجدید نظر اساسی در تنوری روانکاوی است که در زمان پخته گی روانکاوی رخ میدهد و به عملکرد دستگاه روانی و درک روابط پویا آن کمک شایانی می کند.

2) *Le Moi et le ça* est un texte majeur dans la théorie psychanalytique, et constitue une référence difficilement contournable pour celui qui la côtoie. Sa lecture offre un point de vue assez général, et de très vastes perspectives d'exploration théorique (transdisciplinaires) et pratique. Nous proposons ici de commenter la première partie de ce texte très dense, dans laquelle Freud rassemble et synthétise les concepts et problématiques essentiels de la théorie psychanalytique pour justifier l'introduction de cette seconde topique.

۲) من و نهاد (ایگو و اید)، یک آموزه اساسی در نظریه روانکاوی است، مرجعی است که اجتناب از آن دشوار است. دیدگاه های بسیار گسترده ای از کاوش نظری (فرا رسته ای) و عملی ارائه می دهد. اینجا باید تاکید کرد که در این نظریه، فریود مفاهیم و مسائل اساسی نظریه روانکاوی ترکیب می کند تا برای شناخت روان آدمی یک دانش علمی فراهم آید.

3) *Le Moi et le ça* est construit sous la forme d'une synthèse et poursuit une intention pédagogique. Le texte s'introduit donc logiquement par un rappel succinct des concepts fondamentaux. Le premier point reprend le postulat essentiel de la psychanalyse, en le justifiant par des observations tirées de situations ordinaires : Freud entend d'abord poser la division de la vie psychique entre conscient et inconscient comme un fait indubitable, dont la preuve serait continuellement apportée par nos expériences.

Traduction

۳) من و نهاد در قالب یک ترکیب یا سنتز ساخته شد و هدف آموزشی داشت. بنابراین متن بطور ساده با یادآوری مفاهیم : روانکاوی را می گیرد و آن را با مشاهدات برگرفته از وضعیت های معمولی توجیه می کند. فریود ابتدا در توپیک اول، تقسیم زندگی روانی بین خودآگاه و ناخودآگاه را بصورت یک واقعیت غیرقابل شک مطرح کند و سپس آنرا با استفاده از نگاه دوم خود توسعه میدهد.

La division de la vie psychique entre conscient et inconscient

4) D'une part, nous constatons que ce qui se manifeste à la conscience ne reste pas durablement présent mais passe, s'efface de la conscience, pour n'y revenir que dans certaines conditions. C'est ce que Freud nomme « *le préconscient* ». D'autre part, la clinique psychanalytique a pu mettre en évidence l'existence de l'inconscient sous une autre forme : ce "quelque-chose" qui est empêché de devenir conscient, par la force du « *refoulement* ». En parvenant à lever certains de ces refoulements et à ramener à la conscience ces contenus inconscients, la technique psychanalytique a donc rendu manifeste l'existence de résistances inconscientes.

Traduction

تقسیم زندگی روانی بین خودآگاه و ناخودآگاه (یا توپیک اول)

۴) از یک سو، توجه کنیم که آنچه در ذهن ما در ضمیر آگاه ظاهر می شود، به طور دائمی نمی ماند، بلکه می گذرد، و از آگاهی ناپدید می شود، و تنها تحت شرایط خاصی باز می گردد. این همان چیزی است که فروید آن را ضمیر «نیمه آگاه» می نامد. و وقتی ابداع دسترس نیست ضمیر ناخودآگاه می نامد.

از سوی دیگر، کلینیک روانکاوی با کار با تداعی ازاد توانسته است وجود ناخودآگاه را به شکل غیر قابل انکار برجسته کند و در اینجا کار کلینیکی تئوری را تأیید کند :

در سیستم روانی انسان پدیده ای وجود دارد که با نیروی «سرکوب و واپس زنی»، (رپرشن با انگلیسی یا رفولمان به فرانسه، واپس زنی به فارسی) از آگاه شدن جلوگیری می کند. یعنی ضبط ها را به ناخودآگاه می فرستد.

در تکنیک روانکاوی با پیدا کردن برخی از این سرکوب ها و بازگرداندن این محتوای ضمیر ناخودآگاه به ضمیر آگاه، معلوم شده است که نیروهای مخالف وجود دارد یعنی برای آگاه شدن مقاومت هایی وجود دارد و این مقاومت ها یا رزیستانس، یعنی مسئله در ناخودآگاه است و سیستم روانی انسان نمیخواهد بیاد بیاورد و از آمدن آن به بخش آگاه ذهن مقاومت میکند، و این مقاومت همان است که بیمار در جلسه روانکاوی می گوید که من چیزی را بخاطر ندارم و یا مطلبه به ذهنم نمیرسد .

5) Nous pouvons ainsi distinguer trois systèmes, auxquels correspondent trois qualités différentes des matériaux psychiques : la conscience, le système préconscient (ou « *Pc* », qui comprend les représentations latentes) et le système inconscient (comprenant le refoulé incapable de devenir conscient). Ainsi, et si deux inconscients se distinguent sur le plan descriptif, la psychanalyse n'en distingue qu'un sur le plan dynamique : le refoulé qui constitue le prototype de ce qui est appelé « *l'inconscient* ».

۵) بنابراین ما ابتدا سه پدیده را متمایز می کنیم که هر کدام مواد و موضوعات خودش را دارند، سه بخش با کیفیت مختلف : آگاهی، c onscient، نیمه آگاه یا semiconscient و سیستم ناخودآگاه . inconscient در ناخودآگاه موضوعات ناکام شده و واپس زده شده ای قرار دارند که قادر به آمدن به سطح آگاه نیستند. و همین باعث علائم و نشانه ه ای یا سمپتوم بیماری شده است. (سرکوب شدگانی که قادر به هشپاری نیستند). بنابراین آنچه که از ابتدای زندگی سرکوب شده نمونه اولیه همان چیزی است که «ناخودآگاه» نامیده می شود.

6) Quelle est l'étendue de ce domaine inconscient au sein de l'appareil psychique ? Et quel rapport cette instance particulière que nous appelons le « *moi* » entretient-elle avec les systèmes conscient, préconscient et inconscient ? Nous nous représentons volontiers le moi comme l'instance même de la conscience ; or, Freud va justement montrer que le moi est lui-même en grande partie inconscient.

Traduction

ضمیر ناخودآگاه چقدر در دستگاه روانی وسیع است؟ و درمقابل آن قسمتی از روان که ما آن را آگاه یا "من" ایگو Ego به انگلیسی و Moi به فرانسه می نامیم چه رابطه ای با سیستم های خودآگاه، نیمه آگاه و ناخودآگاه دارد؟ معمولاً من یا ایگو را به عنوان نمونه آگاهی نشان می دهیم. با این حال، روانکاوی نشان داد که بخش من یا ایگو تا چه مقدار کمتر از بخش ناخودآگاه است.

Le moi est en partie inconscient

7) Le moi est cette organisation cohérente, profondément liée à la conscience, et qui contrôle la motilité (les actions) de l'organisme. Mais il est également l'instance « *décisionnaire* » des processus de refoulement et la source de nombreuses résistances qui peuvent s'opposer au devenir conscient ; ce phénomène se perçoit d'ailleurs très distinctement, notamment sous la forme des « *réactions thérapeutiques négatives* » (autrement appelé par Freud le « *refus de guérir* ») au cours de la cure psychanalytique. Lorsque le psychanalyste interroge le patient sur ses résistances – par exemple un « blanc », un arrêt des processus d'association – celui-ci se montre le plus souvent incapable d'en communiquer la raison. Cela nous apparaît comme un paradoxe : nous associons ordinairement le moi avec la conscience, et donc, si ces résistances viennent du moi, nous préjugerions plutôt de leur caractère conscient. Nous ne pouvons dépasser ce paradoxe qu'en reconnaissant dans le moi l'existence d'une part inconsciente : « *Nous avons trouvé dans le moi lui-même quelque chose qui est inconscient aussi, et se comporte exactement comme le refoulé, c'est-à-dire manifeste de puissants effets sans devenir lui-même conscient, et demande pour être rendu conscient un travail particulier.* » (Freud, 1990b [1923] : 224).

Traduction

قسمت اعظم من یا ایگو ناخودآگاه است

۷) بخش من در دستگاه روانی بخشی است که عمیقاً با آگاهی پیوند دارد و رفتار ارگانیسم را در محیط خارج تنظیم می‌کند. اما این بخش که باید «تصمیم‌گیری» کند در سیستم روانی با فرآیندهای ناکامی و سرخورده‌گی و واپس‌زنی مواجه است. ایگو دارای حصارهای متعددی است که می‌تواند از آگاه شدن جلوگیری کند. این پدیده مقاومت نام دارد مقاومت مانع آگاهی میشوند. یکی از جاهایی که مقاومت درک میشود به‌ویژه در قالب «واکنش‌های درمانی منفی» است (که فروید آن را «امتناع از درمان» یا رضایت در بیماری مانند مینامد).

در طول درمان روانکاوانه. هنگامی که روانکاو از بیمار در مورد مقاومت هایش سؤال می‌کند به عنوان مثال چرا یک "فضای خالی"، در ذهن او ایجاد شده که متوقف شدن تداعی ازاد و خاطرات او را باعث شده است. او اغلب در بیان دلیل ناتوان است. به نظر ما این یک پارادوکس است: ما معمولاً من خویش را با آگاهی مرتبط می‌دانیم، و بنابراین، اگر این مقاومت‌ها از من منشا می‌گیرند، ترجیح می‌دهیم شخصیت آگاهانه آنها را پیش‌دوری کنیم. ما تنها با تشخیص وجود بخشی ناخودآگاه در ایگو می‌توانیم بر این تناقض غلبه کنیم. در من یا ایگو موضوعات ناخودآگاه هست، که دقیقاً مانند سرکوب شده‌ها رفتار می‌کند، یعنی برای خودآگاه شدن برای اینکه از ضمیر ناخودآگاه بطرف آگاهی حرکت کنیم، نیاز به سرمایه انرژی روانی و کار ممتد داریم."

8) Nous avons repéré qu'une part importante de l'activité du moi nous était inconsciente. Or, connaître ces activités suppose que nous puissions la rendre consciente. Comment ? Comment se réalise le passage de l'inconscient au conscient ?

Traduction

۸) ما متوجه شدیم که بخش قابل توجهی از فعالیت ایگو برای ما ناخودآگاه بوده است. با این حال، خود این مقوله دانست و فعالیت برای دانستن، مستلزم این است که بتوانیم آنها را به سطح آگاهی آوریم. چگونه؟ با انتقال از ناخودآگاه به آگاه که در شرایط تداعی ازاد معانی انجام می‌شود

9) La conscience est, nous dit Freud, la fonction particulière du système psychique qui se trouve la plus proche du monde extérieur, « *spécialement, non seulement d'ailleurs dans le sens de la fonction, mais cette fois, dans le sens aussi du découpage anatomique* » (ibid. : 230). Les contenus de la conscience sont essentiellement les perceptions sensorielles du monde extérieur, les perceptions internes (sensations, sentiments), et les processus de pensée. Mais d'où proviennent ces pensées ? Il faut ici comprendre que la conscience ne comprend que des perceptions : seul est susceptible de devenir conscient ce qui a autrefois été une perception, et le devenir conscient se réalise lui-même sous la forme de perceptions : « *Ne peut devenir conscient que ce qui fut autrefois déjà perception cs, et ce qui, provenant de l'intérieur, sentiments exceptés, veut devenir conscient, doit tenter de se transposer en perceptions externes. Ceci est rendu possible par le moyen des traces mnésiques.* » (ibid. : 231).

Traduction

۹) فروید می‌گوید که آگاهی، عبارت از عملکرد آن قسمت از نهاد است که فی الواقع مخزن انرژی اولیه لیبیدو است، قسمتی از آن که به دنیای بیرونی نزدیک است، و تماس بخشی از نهاد که بصورت من در آمده است در دنیای بیرون هم در معنای عملکرد، و هم معنای مادی مربوط به نیرو ارادی است که در بخش آگاه انسان قرار دارد.

آگاهی اساساً به معنی ادراک حسی از جهان خارج است، ادراکات درونی یعنی احساسات و عواطف ناخودآگاه است. بنابراین این باید فهم یابد که آگاه شدن توسط ادراکات پنج گانه می شود: در بحث روان درمانی فقط آن چیزی که زمانی ادراک بوده است قادر به آگاه شدن است و خودآگاه شدن در قالب ادراکات تحقق می یابد؛ چیزی که قبلاً به فراموشی فرستاده شده، و از صحنه به بیرون رفته است یعنی در ناخودآگاه رفته، تلاش می کند تا خود را با واسطه ادراکات پنج گانه به سطح آگاهی منتقل کند. این امر با استفاده از ردیابی حافظه های دور و بیان کردن خاطرات گذشته امکان پذیر است. بنابراین مقوله آگاهی با احساس ادراکات پنج گانه و شرایط محیط بیرون رابطه دارد و در جهت مخالف آن انچیز هایی است که یا در غریزه مخفی شده و یا در ناکامی های احساسات و عواطف به، ناخودآگاه فرستاده شده است.

10) Les « représentations de mots » dont se supporte le langage, et par l'intermédiaire desquelles les contenus inconscients sont susceptibles de devenir conscients (de devenir signifiants), constituent également les restes mnésiques de perceptions anciennes. Les restes verbaux proviennent en grande partie des perceptions auditives : « le mot est bien à proprement parler le reste mnésique du mot entendu. » (ibid. : 232). Les restes visuels (qui peuvent également permettre au processus de pensée de devenir conscient) sont à l'origine de la pensée en images. Ils constituent un fond plus ancien, et leur usage par la pensée est plus archaïque, « plus proche des processus inconscients que la pensée en mots » (ibid.).

Traductio

۱۰) زبان با معانی و مفاهیم کلمات ساخته می شود. از طریق زبان، محتوای ناخودآگاه می توانند به سطح آگاهی برسند (معنی روانی پیدا کنند)؛ زبان محاوره با مفاهیم کلمات یعنی دال ها و مدلول ها ساخته می شود. همچنین یادگار اولین ادراکات باستانی را تشکیل می دهد. سمبولیسم زبان « کلمه به طور دقیق، باقی مانده ی کلمه ای است که شنیده می شود. » بقایای بصری (که همچنین می توانند به فرآیند فکر اجازه دهند تا آگاه شود) منشأ تفکر در تصاویر هستند. آنچه دیده شده و نیز تخیل شده، پس زمینه ای قدیمی تر را تشکیل می دهند به فرآیندهای ناخودآگاه نزدیک تر از تفکر است در کلمات»

11) Pour que des contenus refoulés puissent devenir conscients, il faut donc que se crée une correspondance avec des représentations de mots, permettant ainsi leur inscription dans le système préconscient, puis leur perception effective (phénomène de la conscience) par leur actualisation sous la forme d'une perception : « par un surinvestissement de la pensée, les pensées sont perçues effectivement - comme venant de l'extérieur - et de ce fait, sont tenues pour vraies. » (ibid. : 235).

Traduction

۱۱) برای اینکه محتوای سرکوب شده از ناخودآگاه بطرف آگاه رود، باید با سمبولیسم زبان و با کلمات بیان شود، بنابراین امکان ثبت آنها در سیستم پیش آگاهی، سپس ادراک مؤثر آنها، با فعلیت آنها در قالب یک ادراک وجود دارد: و این همانا رسیدن به مرحله هشیار ی است. «ضبط های ناخودآگاه با سرمایه گذاری بیش از حد. در اندیشه، افکار و بعضاً رفتار در واقع درک می شوند و بنابراین، به عنوان واقعی در نظر گرفته می شوند. « (همان: ۲۳۵).

12) Nous avons vu que le moi était divisé entre une part inconsciente et une part consciente. Nous comprenons désormais également que les contenus de l'inconscient ne sont susceptibles de passer à la conscience que par l'intermédiaire du moi, qui contrôle la motilité de l'organisme. Cependant, certaines actions ou paroles échappent au contrôle de cette instance et n'en traduisent manifestement pas la volonté (c'est ce que traduit l'expression usuelle : « c'est plus fort que moi »). Pouvons-nous maintenant nous représenter plus précisément la nature, la fonction, et les relations particulières de cette instance avec d'autres, au sein d'un système ? Nous avons maintenant à répondre à cette question essentielle : qu'est-ce qu'un individu, un sujet, si celui-ci n'est pas réductible à un moi ?

۱۲) دیدیم که من یا ایگو قسمت در ناخودآگاه و قسمتی در بخش خودآگاه قرار دارد. همچنین می دانیم که محتویات ناخودآگاه فقط می توانند از طریق من یا ایگو که مثل يك واسطه عمل می کند به آگاهی بیایند و به دیگران منتقل شود. با این حال، برخی اعمال یا کلمات از کنترل این ایگو جسمانی بیولوژیک فرار می کنند و یعنی بطور ارادی انجام نمیشود (این همان چیزی است که در عبارت معمول تر جمه می شود که شخصی می وید "او از من قوی تر است"). آیا اکنون می توانیم ماهیت، عملکرد و روابط خاص این نمونه را با دیگران در یک سیستم به طور دقیق تر نشان دهیم؟ اکنون باید به این سؤال اساسی پاسخ دهیم: یک فرد، یک موضوع، اگر قابل تقلیل و آوردن به بخش من نباشد، چیست؟ عبارت دیگر این من است که ناخودآگاه را در خود نشان میدهد و در روانکاوی این من است که ناخودآگاه را زنده می کند.

L'individu est un ça, à la surface duquel s'est développé un moi

13) Freud poursuit son travail de construction en s'appuyant sur les pistes récemment développées par Groddeck (1866-1934, médecin et psychothérapeute allemand) dans *Le livre du ça* (1923). Groddeck, en effet, « ne cesse d'insister sur le fait que ce que nous appelons notre moi se comporte dans la vie de façon essentiellement passive, et que [...] nous sommes "vécus" par des forces inconnues, et impossibles à maîtriser. » (ibid. : 235). C'est une sensation que nous avons tous, dit Freud, éprouvée un jour ou l'autre. Pour traduire ce phénomène dans la métapsychologie, il propose de distinguer présentement deux entités psychiques : le « moi » et le « ça » (« l'autre partie du psychisme dans laquelle le moi se continue et qui se comporte comme inconscient » (ibid. : 236). Contrairement à la représentation usuelle, le sujet (l'individu) n'est pas un moi, mais bel et bien un ça, « à la surface duquel est posé le moi qui s'est développé à partir du système [préconscient] comme de son noyau » (ibid.). Ce sujet est donc fondamentalement étranger à lui-même, inconscient. Le moi et le ça ne constituent pas deux entités séparées et ne peuvent, en soi, être opposées comme telles : « Le moi fusionne avec [le ça] dans sa partie inférieure. Le refoulé est dans le ça, et n'est séparé du moi que par la barrière des résistances ; notons cependant que la situation intermédiaire du ça permet que les éléments refoulés puissent entrer en contact, communiquer avec le moi. Le moi est la partie du ça qui a été modifiée sous l'influence directe du monde extérieur. » (ibid. : 237).

Traduction

(۱۳) هر فرد در ابتدای تولد فقط یک نهاد Id است که در سطح آن بتدریج من Ego/Moi شکل می گیرد
فروید ساز و کار من یا ایگو را با تکیه بر راه هایی که توسط گروдек (۱۸۶۶-۱۹۳۴)، پزشک و روان درمانگر آلمانی) در کتاب شناسه (۱۹۲۳) ایجاد شده است، ادامه می دهد. گروдек، بر این تأکید میکند که آنچ
ه ما بخش من یا ایگو می نامیم، در زندگی به شیوه ای اساساً جبری و منفعل عمل میکند رفتار ما توسط نیروهای ناشناخته و ضبط های
گذشته که خارج از اراده ما بوده تعیین میشود. و ما همه کم و بیش این موضوع را تجربه کرده ایم. او پیشنهاد می کند دو نهاد روانی
انسان را از هم متمایز کند: «من» و «نهاد»
«بخش دیگری از روان که خود در آن ادامه می یابد و به صورت ناخودآگاه رفتار می کند» (همان: ۲۳۶).
بنابراین، این موضوع اساساً برای خود بیگانه است با [id] در قسمت پایینی آن سرکوب شده در نهاد است و فقط با مانع مقاوم
ت ها از ایگو جدا می شود، اما توجه داشته باشید که وضعیت میانی نهاد به عناصر سرکوب شده اجازه میدهد تا با آنها ارتباط برقرار
کنند من یا ایگو بخشی از نهاد است که تحت تأثیر مستقیم دنیای بیرونی تغییر یافته است. « (همان: ۲۳۷).

14) Le moi a pour fonction de coordonner le fonctionnement interne en tenant compte des exigences du monde extérieur, il doit ainsi substituer le principe de réalité au principe de plaisir (qui domine le ça) dans la détermination de nos actions.

(۱۴) کار کرد ایگو عبارت از هماهنگ کردن نیروی درونی نهاد و خواسته های دنیای بیرونی است، بنابراین باید اصل لذت را جای
گزین اصل لذت (که بر id مسلط است) کند.

15) La perception est pour cette instance le principe déterminant : « la perception joue pour le moi le rôle qui dans le ça, échoit à la pulsion » (ibid. : 237). C'est "normalement" au moi qu'il revient la fonction essentielle de commander les accès à la motilité, mais il doit pour cela parvenir à établir son autorité sur le ça (qui constitue pour ainsi dire son corps, sa force). Pour illustrer cet étrange rapport, Freud développe ici la célèbre métaphore du cavalier : « [Le moi] ressemble ainsi, dans sa relation avec le ça, au cavalier qui doit réfréner la force supérieure du cheval, avec cette différence que le cavalier s'y emploie avec ses propres forces et le moi, lui, avec des forces d'emprunt. » (ibid.). Cependant les forces de détermination du ça sont telles que le moi est la plupart du temps contraint de modifier les principes de son action (sa volonté) pour épouser la volonté du ça. Il reprend alors les termes de son message comme les siens.

Traduction

(۱۵) ادراک کردن و فهمیدن يك موضوع که همان رشد کردن می باشد نقشی مهمی را برای من ایفا می کند که در id به غریزه داده شد
ه است» (همان: ۲۳۷).
این "به طور معمول" ایگو است که وظیفه اساسی کنترل دسترسی به رفتار را دارد، اما برای این کار باید در ایجاد قدرت من
بر نهاد id
که اصطلاحاً هسته و قدرت آن را تشکیل می دهد) موفق شود. برای نشان دادن این رابطه عجیب نهاد و من ، فروید در اینجا استعاره

معروف سوار را ارائه میدهد :

« من در رابطه با id شبیه به يك سوارکار است که باید نیروی نهاد یعنی خواسته های اسب سر کش غرائز را مهار کند، با این تفاوت که سوارکار برای تسلط بر اسب سرکش از آن نیروی استفاده میکند که از نهاد گرفته است یعنی نیروی من برناسته و تغییر یافته از نه اد است که تغییر شکل داده است و برای کنترل خودش بکار میرود. من بخشی از نهاد است که برای کنترل خودش تغییر شکل و تغییر ماهیت داده است نقاط قوت را از قوه نهاد قرض گرفته و استفاده می کند.» و این یعنی رشد روانی با این حال، نیروهای تعیین کننده نه اد id به گونه ای هستند که من یا ایگو در بیشتر مواقع مجبور می شود تا اصول عمل خود (اراده خود) را با نهاد تنظیم و هماهنگ کند و همانطور که گفته شد اصل واقعیت من را بر اصل لذت خام و وحشی نهاد حاکم کند و شخصیت را با اراده خود تغییر دهد.

Le caractère du moi se constitue par les identifications successives aux objets aimés, puis perdus

16) Freud nous invite dans *Le Moi et le ça* à nous souvenir d'une hypothèse essentielle qu'il avait développée dans un essai de 1917, *Deuil et mélancolie*. Rappelons que son analyse s'était alors appuyée sur une observation déterminante, celle des similitudes frappantes du tableau clinique de la mélancolie avec celui du deuil, à l'exception de deux faits énigmatiques : d'une part, celui de l'autodépréciation morbide et, d'autre part, celui de l'incapacité à désigner l'objet dont la perte aurait entraîné cet état de deuil [1]. « Cela nous amène à reporter d'une façon ou d'une autre la mélancolie à une perte d'objet qui est soustraite à la conscience, à la différence du deuil dans lequel rien de ce qui concerne la personne n'est inconscient. » (Freud, 2011 [1917] : 45).

Traduction

بخش من، یا ایگو با همانند سازی پی در پی با هدف هایی که دوست داشته و سپس از دست داده، ساخته می شود. (۱۶) فروید در بحث «من و نهاد» ما را دعوت می کند تا یک فرضیه اساسی را که در مقاله ای در سال ۱۹۱۷ به نام «سوگواری و مالیخولیا» مطرح کرده بود. به یاد بیاوریم که تحلیل او در آن زمان مبتنی بر یک مشاهده حقیقی بود، شباهت های چشمگیر تصویر بالین ی مالیخولیا با سوگواری، با دو واقعیت معمایی: از یک سو، احساس از دست دادن و بی ارزش خویش و از طرف دیگر ناتوانی در تعیین شینی که از دست دادن آن منجر به این حالت غم از دست دادن می شد. «این باعث می شود که ما به نوعی مالیخولیایی را مربوط کنیم به از دست دادن يك ابژه که در سطح آگاه شده است دادن ابژه که از هوشیاری کم می شود، ارجاع دهیم، برخلاف سوگواری که در آن موضوع از دست داده آگاه است و ناخودآگاه نیست. »

17) Pourquoi l'objet de la perte échappe-t-il à la conscience du mélancolique ? Freud a avancé une interprétation clé : s'appuyant sur la notion d'« incorporation » qu'il avait exposée en 1913 dans « Totem et Tabou » (entendue comme un processus caractéristique de la phase orale du développement individuel), il repère ici le rôle déterminant de ce procédé dans la formation de la pathologie mélancolique. « L'ombre de l'objet est ainsi tombée sur le moi » (Freud, 2011 [1917] : 56), écrit-il dans une très belle formule. L'investissement de l'objet est devenu un investissement de l'objet littéralement incorporé dans le ça, par le processus de l'identification.

Traduction

۱۷- چرا موضوع از دست دادن و پرت از آگاهی فرد مالیخولیایی می گریزد؟ فروید یک تفسیر کلیدی ارائه کرد: او با تکیه بر مفهوم «ادغام» که در سال ۱۹۱۳ در «توتم و تابو» (که به عنوان فرآیندی مشخصه مرحله شفاهی رشد فردی شناخته می شود) آشکار کرده بود، نقش تعیین کننده این را در اینجا مشخص می کند. فرآیند در شکل گیری آسیب شناسی مالیخولیایی. او با فرمولی بسیار زیبا می نویسد: «به این ترتیب سایه شیء بر نفس افتاده است» (فروید، ۲۰۱۱ [۱۹۱۷]: ۵۶). سرمایه گذاری شی تبدیل به سرمایه گذاری شی به معنای واقعی کلمه از طریق فرآیند شناسایی در شناسه شده است. در مالیخولیایی گویی حادثه پرت در نهاد اتفاق افتاده در فضای ناخودآگاه و ابژه پرت هم معلوم نیست. در سوگواری عزیز از دست رفته حادثه در بخش من اتفاق افتاده در سطح آگاه و الزه پرت هم معلوم است و فروید این مثال را میزند برای اینکه بگوید که چطور من ego امتداد نهاد Ça است.

18) La mélancolie livre ainsi à l'observation du psychanalyste les manifestations hautement perturbatrices – chez un individu pourtant parvenu à l'âge de la maturité psychoaffective – d'un mode d'organisation archaïque, caractéristique du tout premier stade de l'évolution libidinale (le stade oral). Le tableau clinique nous amène donc à considérer la persistance de phénomènes archaïques dans la vie psychique de l'individu adulte, la capacité du moi à régresser à des rapports primaires dans sa relation avec l'objet. Il met également en évidence, et de façon souvent spectaculaire, le fait que l'intégration successive des objets au sein du moi (c'est-à-dire l'identification) est susceptible d'entraîner de violents conflits psychiques, lorsque ces objets internalisés présentent des propriétés inconciliables. Le moi peut ainsi être morcelé entre ces identifications : « cela peut aller jusqu'à un éclatement du moi, les différentes identifications s'isolant les unes des autres par des résistances. » (Freud, 1990b [1923] : 243).

Traduction

۱۸- بنابراین مالیخولیا از نظر روانکاوی يك اختلال و رنج روانی است در يك فرد كه به بلوغ رسیده ولی این چه كیری را برای روانكاو اشكار می کنند ؟ علت ان بر میگردد به شیوه قدیمی مشخصه اولین مرحله تكامل لیبدو در (مرحله دهانی یا اورال). بعبارت بهتر مربوط به نهاد و مكانیسم های پرت در ناخودگاه يك فرد بالغ . بنابراین تصویر بالینی سمپتوم های روانی ما را وادار می كند كه تداوم پدیده های باستانی Archeo را در زندگی روانی فرد بالغ را در نظر بگیریم، ظرفیت ایگو برای بازگشت به روابط اولیه در را بطه اش با ابژه. گفتیم كه نهاد كودك با تجربه وصل شدن و قطع شدن با ابژه من را می سازد . و اکنون این واقعیت را برجسته می كند كه اغلب به طرز شگفت انگیزی، ادغام پی در پی ابژه در درون ایگو (یعنی همانند سازی در بخش من) احتمالاً منجر به درگیری های روانی خشنونت آمیز در درون فرد می شود، زمانی كه این هدف یا ابژه درونی شده دارای ویژگی های آشتی ناپذیر باشند. بنابراین تضاد های درونی بین آنچه در من همانند سازی شده و آنچه نهاد میخاود «این می تواند تا حد گسیخته گی من clivage پیش رود، فروید می گوید در بخش من همانند سازی های مختلف از طریق مقاومت، خود را از يكدیگر جدا می كنند. » (Freud, 1990b [1923]: 243).

ملانكولی همان عزا داری است با این تفاوت كه آنچه احساس آنچه از دست رفته و پرت شده در عزاداری حقیقت است و در ملانكول ی خیالی است. در عزاداری بخش من در فرد تنها شده و نگران است و در ملانكولی ترس خیالی در بخش نهاد از تنها شدن است.

19) Qu'est-ce-que le repérage de ces phénomènes, caractéristiques dans le tableau clinique de la mélancolie, est susceptible de nous apprendre maintenant de façon plus générale, sur la constitution du moi ? Rappelons-nous que c'est ici la démarche poursuivie par Freud dans la construction de *Le Moi et le ça* : dégager des tendances, des propriétés dynamiques générales dans le fonctionnement de l'appareil psychique. Cet essai a les caractères d'une synthèse : ce n'est donc pas pour distinguer une situation particulière que Freud reprend les hypothèses qu'il avait développées à propos de la mélancolie, mais au contraire pour l'intégrer à un propos de portée plus générale. Six années ont passé depuis la publication de ce précédent texte, et la théorie psychanalytique s'est depuis enrichie de nouvelles observations. Ces observations conduisent Freud à revenir sur les conclusions qu'il avait formulées en 1917, non pas pour les contredire mais pour leur conférer une étendue beaucoup plus importante : « à ce moment nous ne reconnaissons pas encore toute la signification de ce processus et nous ne savions pas combien il est fréquent et typique. » (Freud, 1990b [1923] : 241).

۱۹- شناخت این پدیده ها، مشخصاً تصویر بالینی مالیخولیا، بطور کلی در مورد ساخته شده من چه می آموزد ؟ به یاد داشته باشیم كه این رویکردی است كه فروید در ساخت «ایگو و هویت» دنبال می كند: شناسایی گرایش ها، ویژگی های پویایی کلی در عملکرد دستگاه روانی. این مقاله ویژگی های یک ترکیب را دارد: بنابراین، فرضیه هایی را كه فروید در مورد مالیخولیایی ایجاد كرده بود، تشخیص نمی دهد، بلكه برای ادغام آن در یک بیانیه کلی تر است. شش سال از انتشار این متن قبلی می گذرد و نظریه روانكاوی از آن زمان با مشاهدات جدید غنی شده است. این مشاهدات باعث شد كه فروید به نتایجی كه در سال ۱۹۱۷ فرموله كرده بود، بازگردد، نه برای مخالفت با آنها، بلكه برای دادن دامنه بسیار بیشتر به آنها: «در آن زمان ما هنوز اهمیت كامل این فرایند را درك نكرده بودیم و نمی دانستیم. بدانید كه چقدر رایج و معمولی است. » (Freud, 1990b [1923]: 241)

20) La notion d'«*identification*» doit maintenant être examinée comme un élément clé dans la compréhension de l'organisation psychique et des rapports dynamiques entre ses différentes instances. Elle est essentielle, autant dans la compréhension des phénomènes dits «normaux» que dans celle des phénomènes «pathologiques» de l'économie psychique. L'identification correspondrait en fait à un procédé typique, et fondamental dans la constitution du moi, à l'origine de la formation du «*caractère*» : «*le caractère du moi résulte de la sédimentation des investissements d'objets abandonnés, [...] il contient l'histoire de ces choix d'objet.*» (ibid. : 241). Par ailleurs, complète Freud, une part d'identification se réaliserait toujours simultanément à l'investissement, et donc l'investissement contribuerait déjà en lui-même à cette transformation du caractère du moi. Certains traits de l'objet et de la relation avec lui se trouveraient ainsi durablement fixés dans le caractère. Cette modification du moi, par l'incorporation de certains caractères de l'objet, lui permettraient d'obtenir un bénéfice considérable : l'amour du ça, l'investissement passé de l'objet au moi. Ce procédé lui offrirait ainsi des moyens supplémentaires pour maîtriser les pulsions du ça : «*Quand le moi adopte les traits de l'objet, il s'impose pour ainsi dire lui-même au ça comme objet d'amour, il cherche à remplacer pour lui ce qu'il a perdu en disant : "tu peux m'aimer moi aussi, vois comme je ressemble à l'objet"*» (ibid. : 242).

۲۰- مفهوم "هویت" اکنون باید به عنوان یک عنصر کلیدی در درك سازمان روانی و روابط پویا بین موارد مختلف آن مورد بررسی قرار گیرد. این امر به همان اندازه در درك پدیده های به اصطلاح «عادی» به همان اندازه كه در درك پدیده های «آسیب شناختی» اقت صاد روانی ضروری است. شناسایی در واقع منطبق بر فرآیندی معمولی و اساسی در تشكيل خود، در منشأ شكل گیری «شخصیت» است: «شخصیت خود ناشی از رسوب سرمایه گذاری اشیاء متروك است، [..] حاوی تاریخچه این انتخاب های شی است.» (همان:

۲۴۱). علاوه بر این، فروید می‌افزاید، بخشی از شناسایی همیشه همزمان با سرمایه‌گذاری انجام می‌شود، و بنابراین سرمایه‌گذاری به خودی خود به این دگرگونی شخصیت ایگو کمک می‌کند. بنابراین، برخی از ویژگی‌های شیء و رابطه با آن برای همیشه در شخصیت ثابت می‌شوند. این اصلاح نفس، از طریق ادغام ویژگی‌های معین شیء، به آن اجازه می‌دهد تا منفعت قابل توجهی به دست آورد: عشق به id، سرمایه‌گذاری گذشته ابژه در ایگو. بنابراین، این فرآیند ابزار اضافی برای کنترل تکانه‌های id به آن ارائه می‌کند: «وقتی ایگو ویژگی‌های شیء را می‌پذیرد، به اصطلاح، خود را به عنوان ابژه عشق بر id تحمیل می‌کند، می‌کوشد چیزی را برای او جایگزین کند. او با گفتن: «تو هم مرا دوست بداری، ببین چه شباهتی دارم» (همان: ۲۴۲) باخت.

21) Cette opération permettrait donc la transformation de la libido sexuelle (l'énergie du ça) en libido narcissique (énergie du moi). Traduite dans la terminologie psychanalytique, cette opération qui se réalise par l'inhibition de la pulsion quant à son but doit être appelée une « sublimation » : « *N'est-ce pas là la voie générale de la sublimation, toute sublimation ne se produit-elle pas par l'intermédiaire du moi qui commence par transformer la libido d'objet sexuelle en libido narcissique, pour lui assigner éventuellement ensuite un autre but ?* » (ibid. : 242). Ces considérations doivent donc nous amener à établir notre réponse à une question essentielle, maintes fois revenue dans la pensée de Freud : quelle est la source de la libido ? D'où provient l'énergie du moi ? Il nous faut maintenant reconnaître, conclut Freud, que ce n'est pas le ça mais le moi qui constitue le « grand réservoir de la libido » (ibid.), laquelle afflue ensuite du ça vers le moi à travers le jeu de ces identifications : c'est le concept du « narcissisme secondaire ».

۲۱ - بنابراین آنچه اتفاق می‌افتد کار تبدیل شدن میل جنسی (انرژی لیبیدو id را به میل جنسی خودشیفته (انرژی ناریسیسم ایگو) می‌دهد. این کار که به اصطلاح روانکاوانه به نوعی تبدیل و تصعید یا سوبلیماسیون یعنی رفتن انرژی خام جنسی به مرحله بالاتر است، باید «تعالی» نامید : ساخته شدن من از دل نهاد يك تعالی است .
«آیا این مسیر کلی تصعید نیست، همه تصعیدها اتفاق می‌افتد، آیا با واسطه نیست. ایگو که با تبدیل میل جنسی از یک شیء جنسی به یک میل جنسی خودشیفته شروع می‌شود تا احتمالاً هدف دیگری به آن اختصاص دهد؟» (همان: ۲۴۲). بنابراین، این ملاحظات باید ما را به پاسخ خود به یک سؤال اساسی که بارها در اندیشه فروید برگردانده شده است، هدایت کند: منبع لیبیدو چیست؟ انرژی شخصی از کجا می‌آید؟ فروید نتیجه‌گیری می‌کند که اکنون باید تشخیص دهیم که این نهاد نیست، بلکه «من» است که «مخزن بزرگ میل جنسی» را تشکیل می‌دهد (همانجا)، که سپس از طریق بازی این هویت‌ها از id به سمت خود جریان می‌یابد مفهوم «خودشیفتگی ثانویه» است. یعنی با ساختار شدن من از نهاد خودشیفته گی اولیه به خود شیفته گی ثانویه می‌رود.

22) Les premières identifications ont une incidence prépondérante sur la formation du caractère et ces marques seront durablement imprimées. C'est ainsi que s'est constitué l'idéal du moi, par l'identification « première » et « la plus importante » : « *l'identification au père de la Préhistoire personnelle.* » (ibid. : 243). Celle-ci apparaît au départ comme une « identification directe, immédiate, plus précoce que tout investissement d'objet » (ibid. : 244), et se renforcera au cours du développement individuel par les identifications relatives aux premiers investissements d'objets : le père et la mère dans la situation de la triangulation œdipienne. Ces remarques ne sont pas nouvelles, et avaient été longuement développées par Freud dans des écrits antérieurs - particulièrement dans « Totem et Tabou » (Freud, 2009 [1913]). Reprenons-en ici les éléments fondamentaux.

۲۲- اولین هویت سازی های کودک)

identification هویت همراه با همانند سازی) تأثیر زیادی در شکل‌گیری شخصیت دارند و ماندگار خواهند شد. اینگونه بود که ایده ال من از طریق «نخستین» و «مهمترین» هویت سازی ها شکل گرفت:

«همذات پنداری با پدر ماقبل تاریخ شخصی نیز هویت سازی است . این در ابتدا بعنوان یک «هویت مستقیم و فوری، زودتر از هر سرمایه‌گذاری روی موضوع هدف (ابژه) ظاهر می‌شود و در طی رشد فردی با همانند سازی مربوط به اولین سرمایه‌گذاری‌های روی هدف (ابژه) تقویت می‌شود: هویت سازی با پدر و یا مادر در موقعیت مثلث ادیپی ، مفصلاً در نوشته های قبلی فروید به ویژه در " توتم و تابو" بیان شده است. حال عناصر اساسی Identification یا همانند شدن برای هویت ساز را در اینجا مرور کنیم.

Vers une compréhension de la forme “complète” du complexe d’Œdipe

23) Aux premiers temps du complexe d’Œdipe, pour le garçon, le premier investissement d’objet se réalise avec la figure maternelle, et l’enfant s’identifie au père ; puis les désirs à l’égard de la mère se renforcent et naissent alors (ou se renforcent de façon significative) des sentiments d’hostilité à l’égard du père, qu’il désirerait d’une certaine façon éliminer et remplacer. Puis vient le temps de la résolution de ce conflit, celui de la destruction du complexe d’Œdipe qui doit “normalement” conduire au renoncement à l’investissement objectal fixé sur la mère. Ce “passage” s’accomplit soit par l’identification à la mère (plus rare chez le garçon), soit par le renforcement de l’identification au père, processus entraînant le renforcement dans le moi des caractères « masculins ». Réciproquement l’identification ou le renforcement de l’identification à la mère consoliderait les caractères « féminins ». La nature de l’identification par laquelle sera détruit le complexe d’Œdipe « *semble donc dépendre dans les deux sexes de la force relative des dispositions sexuelles masculine et féminine. C’est là l’une des façons dont la bisexualité intervient dans le destin du complexe d’Œdipe.* » (Freud, 1990b [1923] : 245)

به سوی درک شکل «کامل» عقده ادیپ

۲۳- در مراحل اولیه عقده ادیپ، برای پسر، اولین سرمایه گذاری ابژه که هدف لیبیدو می باشد با شخصیت مادر انجام می شود و در نتیجه کودک با پدر همذات پنداری می کند. معذالک در این روند امیال نسبت به مادر تقویت می شود و سپس احساس خصومت نسبت به پدر ایجاد می شود (یا به طور قابل توجهی تقویت می شود) که او به نوعی می خواهد پدر را حذف و جایگزین او شود. سپس زمان حل این تعارض فرا می رسد، یعنی زمان نابودی عقده ادیپ که باید «به طور معمول» از سرمایه گذاری ابژه بر روی مادر و خویش تن داری منجر شود، در اینجا نیز ساخته شدن بخش های از ایگو بطرف من دیده میشود و به لحاظ انرژی لیبیدو يك تصعيد و تعالی است. این «گذر» از عقده ادیپ، برای فرزند پسر ممکنست به ندرت از طریق همذات پنداری با مادر و یا در اکثر موارد عموماً با تقویت همذات پنداری با پدر میشود *identification sexuelle* همانند ساز جنسی فرآیندی است که منجر به صفات «مردانه» در ایگو یا من می شود. برعکس پدیده فوق، در فرزند پسر همانند سازی یا همذات پنداری با مادر، صفات «زنانه» را تثبیت می کند. ماهیت هویتی که عقده ادیپ توسط آن نابود خواهد شد «به نظر می رسد در هر دو جنس به قدرت نسبی تمایلات جنسی مردانه و زنانه بستگی دارد. مشاهده می کنیم که چگونه دوجنس گرایی در سرنوشت عقده ادیپ تأثیر می کند.» (Freud, 1990b [1])

24) C’est ici une présentation synthétique des contenus du complexe d’Œdipe simple. Or, l’analyse montre que cette situation est loin d’être la plus fréquente, et que la réalité est souvent beaucoup plus complexe, en raison de la bisexualité originaires de l’enfant. Il nous faudrait reconnaître en général l’existence d’un complexe d’Œdipe “complet”, dans lequel le conflit d’ambivalence – l’élément déterminant dans la formation de ce complexe – se jouerait non pas seulement avec le père, mais avec chacun des deux parents. Dans cette situation “complète”, il apparaît donc que ce n’est pas seulement l’identification au père, mais les identifications au père et la mère qui se sédimentent de façon déterminante dans le moi à l’issue du complexe d’Œdipe.

که دهد می نشان تحلیل و تجزیه حال، این با است ادیپ ساده مجموعه محتوای نمایش و سرنوشت ایگو در سازی همانند چگونگی - ۲۴ تشخیصی را "کامل" ادیپ عقده یک وجود کلی طور به باید ما کودک اصلی دوجنسی دلیلی به است، تر پیچیده بسیار اغلب وضعیت این م انجام والد دو از یک هر با بلکه پدر، با تنها نه - عقده این گیری شکل در کننده تعیین عنصر - دوسوگرایی تعارض آن در که دهیم ص شود ی. شیوه که به است مادر و پدر با پنداری همذات بلکه پدر، با پنداری همذات تنها نه که می رسد نظر به «کامل» وضعیت این در بنابر این . کند می رسوب ادیپ عقده انتهای در من در تعیین کننده ی

25) Rappelons-nous à quelle exploration fondamentale le fil de la réflexion freudienne cherche dans *Le Moi et le ça* à nous conduire : en quoi le procédé de l’identification impacte-t-il les caractères et l’organisation du moi ? Quel but essentiel poursuit maintenant Freud en nous renvoyant à l’analyse du complexe d’Œdipe ?

Précisément à la transformation la plus radicale subie par le moi du fait de ses premières identifications, survenue lors de la résolution du complexe d'Œdipe : la formation du « surmoi ».

۲۵- به یاد بیاوریم که کشف اساسی فروید در رابطه با «ایگو و اید» ما را به چه هدایت می کند؟ به چگونگی رشد روانی و ساخته شدن شخصیت. فرایند همانند سازی که از ابتدا از سینه خوب و سینه بد مادر شروع میشود چگونه بر ویژگی ها و سازماندهی ایگو تأثیر می گذارد؟ وقتی ما را به تحلیل عقده ادیپ میبرد چه هدفی را دنبال می کنند؟ دقیقاً ما را هدایت می کند به مهم ترین دگرگونی من یا ایگو در نتیجه اولین همانند سازی هایش که برای حل عقده ادیپ رخ می دهد: نتیجه اینکه شکل گیری سوپر ایگو «من برتر» می باشد. حل عقده اودیپ و همانند سازی با والد هم جنس اولین دستور سالم است که برای حلال و حرام در زندگی اتی ساخته میشوند.

La formation du surmoi

26) Le surmoi se forme par la sédimentation des identifications aux premiers objets, avec lesquels l'individu encore immature se situait alors dans un rapport d'absolue dépendance. C'est l'identification avec les objets les plus puissants, interditeurs et idéaux, qui ne pourra être réalisée que par la constitution d'une instance tout à fait particulière. De la formation de cette instance « étrangère » dépend la destruction du complexe d'Œdipe, le refoulement de l'investissement objectal à l'égard de la mère. Or, note Freud, et c'est là un point absolument capital, la puissance de laquelle se supporte imaginativement l'enfant pour réaliser ce refoulement est celle que lui procure l'identification au père, possesseur et "joueur" exclusif de l'objet aimé. Le surmoi se constitue donc à travers un processus rendu paradoxal par l'ambivalence des rapports que le moi entretenait avec les premiers objets investis : il est à la fois une formation « résiduelle » à l'incorporation des objets aimés et une formation « réactionnelle » née de l'interdiction de ces investissements. Cette ambivalence se retrouve maintenant au sein du moi. Le surmoi constitue une instance idéale, autonome, et déterminée par des valeurs particulièrement exigeantes qu'il adresse au moi sous la formation d'injonctions. Il perpétue, sur le plan interne, les rapports qui caractérisaient jadis la relation de l'individu avec l'autorité parentale : il est un idéal, un éducateur et un interditeur. « [Le surmoi est] le mémorial de la faiblesse et de la dépendance de ce qui était jadis celle du moi, et [qui] perpétue sa domination, même sur le moi mature. De même que l'enfant subissait la contrainte d'obéir à ses parents, de même le moi se soumet à l'impératif catégorique de son surmoi. » (Freud, 1990b [1923] : 263).

شکل گیری سوپرایگو

۲۶- پس از تشکیل من، بخش احکام و اخلاق من برتر یا سوپرایگو از طریق همذات پنداری با اولین ایژه ها، که کودک در آن زمان در یک رابطه وابستگی مطلق با آنها بود (مادر و پدر)، شکل می گیرد. این همذات پنداری با قوی ترین، ممنوع ترین و ایده آل ترین ایژه هاست که تنها با تشکیل همانند می توان به آن دست یافت. در دوران سه تا شش سالگی حل شدن عقده ادیپ، یعنی انحلال سرمایه گذار ی روی ایژه والدین، به شکل گیری سوپر ایگو بستگی دارد.

هرگاه سوژه یعنی کودک لیبیدو خویش را در عشق و علاقه به کسی یا چیزی معطوف کند گفته میشود؛

که در آن ایژه سرمایه گذاری کرده است تا سود این سرمایه گذاری که ساخته شدن بخش من از طریق سرمایه گذاری ست ببرد و به آن اصطلاحاً اقتصاد روانی می گویند.

با این حال، فروید خاطرنشان می کند، و این یک نکته کاملاً مهم است، قدرتی که کودک بطور خیالی برای رسیدن سرکوب بخشی از نهاد و رسیدن به من یا ایگو می کند، یک نوع خویشتن داری هم هست، نتیجه این روند همان قدرتی است که او از ناکامی عشق با مادر و سپس همانند سازی با پدر بدست می آورد.

بنابراین، سوپرایگو یا من برتر که در بر گیرنده اخلاق یا وجدان اخلاقی هست، از طریق فرآیندی تناقض آمیز به وجود می آید که توسط دوگانگی روابطی که من (ایگو) با نهاد (اید) سرمایه گذاری شده، است: سوپرایگو یک بخش حاکم ایده آل و مستقلاً را تشکیل می دهد که به صورت دستورات و نیروی ارزش های نیک و بد را به ایگو می دهد. او در سطحی درونی، روابطی را که قبلاً فرد با والدین داشته را نماینده گی می کند، من برتر یک ایده آل، یک منع کننده و یک حکم کننده است.

«[سوپرایگو یادگار ضعف و وابستگی چیزی است که زمانی در نهاد بود، و اکنون تسلط خود را، حتی بر ایگوی بالغ، تداوم می بخشد. همانطور که نهاد کودک مطیع والدینش شد و ایگو ساخته شد، ایگو نیز تسلیم امر سوپرایگو خود می شود.

27) Les injonctions de cet "éducateur" interne sont, nous le comprenons en analysant ses origines, de nature paradoxale : « tu dois être ainsi (comme le père) », et « tu n'as pas le droit d'être ainsi (comme le père), c'est-à-dire tu n'as pas le droit de faire tout ce qu'il fait. Certaines choses lui étaient réservées. » (ibid. : 247).

۲۷- دستورات این «معلم» درونی، با تحلیل ریشه های آن، که از نهاد و من می آیند متناقض دارند:

«شما باید این طور باشید (مثل پدر)»، و «حق ندارید این طور باشید (مثل پدر)» یعنی شما حق ندارید هر کاری که او انجام می دهد. چیز های خاصی برای او محفوظ بود. « (همان: ۲۴۷).

28) Le surmoi est « l'héritier du complexe d'Œdipe », des revendications pulsionnelles les plus fortes, dont il assure la représentation devant le moi : « Tandis que le moi est essentiellement représentant du monde extérieur, de la réalité, le surmoi se pose en face de lui comme mandataire du monde intérieur, du ça. » (ibid. : 249). Cette dualité au sein du moi peut être à l'origine de violents conflits internes, se traduisant par des troubles psychopathologiques.

۲۸- سوپرایگو «وارث عقده ادیپ» است، از قوی‌ترین خواسته‌های غریزی، که بازنمایی آن را در برابر ایگو تضمین می‌کند: «در حالی که ایگو اساساً نماینده جهان بیرونی، واقعیت است، سوپرایگو در مقابل او قرار می‌گیرد. به عنوان یک پروکسی از دنیای درون، شناسه» (همان: ۲۴۹). این دوگانگی در درون خود می‌تواند منشأ درگیری‌های درونی خشونت‌آمیز باشد که منجر به اختلالات روانی آسیب‌شناختی می‌شود.

Conclusion

33) À travers notre lecture de la première partie de l'essai *Le Moi et le ça*, essai très dense et mêlant les définitions conceptuelles à une description minutieuse de leurs éléments, nous nous trouvons maintenant introduits aux principes fondamentaux de la seconde topique freudienne. Nous disposons d'une représentation précise de la constitution de l'appareil psychique, de ses principes économiques et des rapports qu'entretiennent entre elles ses différentes instances.

نتیجه‌گیری

۳۳- از طریق خواندن قسمت اول مقاله *Moi et Ça / Ego and the Id* مقاله ای بسیار مترکم، مفهومی و عمیق را با توصیف دقیق عناصر آنها معرفی می‌کند، ما با اصول اساسی موضوع دوم فرویدی آشنا می‌شویم؛ و بازنمایی دقیقی از ساختار دستگاه روانی، اصول اقتصادی آن و روابط فیما بین مصادیق مختلف آن داریم.

34) Ce travail magistral de révision et de synthèse des principaux concepts et problématiques de la théorie psychanalytique va permettre à Freud de réaliser, dans la seconde partie de cet essai, le « *but élevé* » qu'il s'y était fixé : l'ancrage des spéculations (appuyées sur la biologie) qu'il avait rédigées en 1920 dans *Au-delà du principe de plaisir*, étayées par ses observations cliniques et par une réflexion désormais parvenue «à maturité».

۳۴- کار استادانه بازنگری و ترکیب عناصر نظریه روانکاوی در سال ۱۹۲۰ به فروید این امکان را می‌داد که در بخش دوم این مقاله به "هدف والایی" که برای خود تعیین کرده بود: با روش تخمین و گمانه زنی در پسیکو بیولوژیک به واقعیت‌های بر اساس زیست‌شناسی روانی دست یابد. او همین روش در سال ۱۹۲۰ در کتاب «فراتر از اصل لذت» بکار برد و نوشت مشاهدات بالینی و تفکر «بالغ» او را پشتیبانی می‌کرد.

35) Nous proposons de poursuivre la lecture de cet essai dans le cadre d'un article complémentaire, consacré spécifiquement à cette seconde partie : « L'intégration du dualisme pulsions de vie - pulsions de mort dans la théorie psychanalytique. Lecture d'un essai magistral, *Le moi et le ça* ».

۳۵- ما پیشنهاد می‌کنیم این مقاله را در چارچوب مقاله تکمیلی که به طور خاص به این بخش دوم اختصاص یافته است، ادامه دهیم: «ادغام دوگانگی محرک‌های زندگی - محرک‌های مرگ در نظریه روانکاوی. خواندن یک مقاله استادانه، "من و نهاد".

FIN